روایت مذاکره‌کنندگان ارشد آمریکا از مذاکرات هسته‌ای

نیمه پنهان برجام

فرهیختگان درحالی که این روزها اساسا دیگر چیزی از برجام باقی نمانده و هر که از راه رسیده لگدی بر پیکر نیمه‌جان آن زده، در سالگرد انعقاد این توافق، بازخوانی مسیری که به شکل‌گیری آن ختم شد، آن هم از نگاه بازیگرانِ آن سوی میدان، خالی از لطف به‌نظر نمی‌رسد. بازیگرانی که اگرچه امروز دیگر نقشی در توافق هسته‌ای ندارند اما هرچه هست برجام را باید دستپخت مشترک آنها با همتایان اروپایی و البته ایرانی‌شان دانست. مرور فرآیند منتهی به برجام از نگاه «جان کری» وزیر خارجه سابق ایالات متحده و «وندی شرمن» معاون سیاسی او، زوایای پیدا و پنهانی از مذاکرات هسته‌ای را به تصویر می‌کشد که خیلی از آنها تا پیش از انتشار خاطرات این دو علنی نشده بود. خاطراتی که مرور آنها به‌ویژه در شرایطی که برجام عملا به بن‌بست خورده و امروز بانیانش نیز به شکست آن اقرار می‌کنند تا حد زیادی درس‌آموز است. آنچه از نظر می‌گذرانید گزیده‌ای است از دو کتاب «هر روز موهبتی دیگر است» (شرح زندگی جان فوربز کری) و «بدون هراس» (خاطرات وندی روث شرمن رئیس تیم آمریکا در مذاکرات ۱+۵ ایران) که به جرأت می‌توان آن را بخشی غیرقابل چشم‌پوشی از تاریخ شفاهی برجام دانست.

مروری بر خاطرات جان کری، وزیر امورخارجه ایالات متحده آمریکا در دولت اوباما

اولین دیدار بعد از ۴۰ سال

جواد ظریف، وزیر امور خارجه ایران از در اتاقی کوچک و بی‌پنجره که کنار سالن شورای امنیت سازمان ملل قرار داشت و به‌زحمت بزرگ‌تر از انباری‌های داخل خانه بود، رد شد. داخل اتاق فقط یک میز و دو صندلی قرار داشت. با هماهنگی‌های قبلی، من از دری در آن سو وارد شده و آنجا منتظر بودم. این اولین دیداری بود که در ۴۰ سال گذشته میان یک وزیر خارجه آمریکا و وزیر خارجه ایران انجام می‌شد.

ارزیابی‌های متحدان ما، ازجمله اسرائیل و کارشناسان خودمان این بود که ایران با شتاب درحال حرکت به‌سمت توانمندی سلاح هسته‌ای بود. هیچ‌کس شکی نداشت که آنها در آن زمان به توانمندی چرخه سوخت هسته‌ای دست پیدا کرده بودند. ایران از ۱۶۴ سانتریفیوژی که در روزهای اولیه دولت جورج دبلیو بوش برای غنی‌سازی اورانیوم می‌چرخاند، تا سال ۲۰۱۱ خودش را به جایی رسانده بود که میان ۲۷۰۰۰ سانتریفیوژ مستقر خود، ۱۹۰۰۰ دستگاه سانتریفیوژ را مورداستفاده قرار می‌داد. قرار بود آن نشست یک مکالمه مختصر باشد. من و جواد در آن اتاق کوچکی که اندازه کمد بود، نزدیک به نیم‌ساعت صحبت کردیم. این را روشن کردم که دولت قصد دارد جدی باشد، ولی معنی‌اش این نبود که برای رسیدن به توافق بر سر برنامه هسته‌ای ایران، عجله یا اجباری احساس می‌کند. توافق نکردن بهتر از توافق بد است و آنچه اهمیت حیاتی دارد این است که ایران بتواند اثبات کند به استانداردهای آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و فراتر از آن پایبند می‌ماند، در غیر این‌صورت داریم وقت تلف می‌کنیم. او هم گفت که ایران، کشته‌مرده توافق نیست. فتوای آیت‌الله خامنه‌ای را که در سال ۲۰۰۳ علنی شده بود و می‌گفت ایران به‌دنبال سلاح هسته‌ای نخواهد بود، یادآوری کرد. قبل از آنکه آنجا را ترک کنیم، درباره اهمیت محرمانه ماندن مسائل صحبت کردیم... در اولین جلسه‌مان متعهد شدیم از حل کردن مناقشات‌مان به‌صورت علنی و ازطریق رسانه‌ها خودداری کنیم، به‌جایش قرار شد هر کاری بتوانیم برای حل آنها به‌صورت محرمانه انجام دهیم.

ورود میانجی

گزارش‌های رسانه‌ای از اولین دیدار ما در نیویورک به‌عنوان آغاز فصلی جدید بین ایالات‌متحده و ایران توصیف شد، اما گفت‌وگوی میان کشورهای ما درواقع قبل از آن آغاز شده بود. می ۲۰۱۱ زمانی که هنوز رئیس کمیته روابط خارجی مجلس سنا بودم، به یکی از فرستاده‌های سلطان قابوس، پادشاه عمان معرفی شدم؛ فردی بود به‌اسم سالم الاسماعیلی. اولین بار که «سالم» توجه من را جلب کرد، زمانی بود که دولت ایران سه کوهنورد آمریکایی را که به‌صورت غیرعمدی وارد کوه‌های ایران شده بودند، دستگیر کرد. سالم درخواست کرد برای گفت‌وگو درباره موضوع با من دیدار کند. در پنج دقیقه اول دیدارم با سالم متوجه شدم که اهداف او فراتر از کوهنوردها هستند. ما درباره اهمیت بازگرداندن فوری جاش و شین (کوهنوردان بازداشت‌شده) به کشور صحبت می‌کردیم، ولی او سریعا بحث را به احتمال پیشرفت در حوزه‌های دیگر کشاند. در صدر موضوعاتی که مطرح کرد، حرکت فعلی ایران به‌سمت سلاح هسته‌ای بود. سالم در اولین جلسه برای من این موضوع را روشن کرد که سلطان قابوس احساس می‌کند می‌تواند نقش مؤثری در پیشبرد یک راه‌حل دوجانبه و مورد پذیرش دوطرف داشته باشد. سلطان به من گفت معتقد است فرصتی واقعی پیش‌رو قرار دارد. در داخل دولت ایران از دیرباز سنت این بوده که مسئولیت مساله هسته‌ای را تندروهای شورای‌عالی امنیت ملی در اختیار داشته باشند. اما سلطان از این دلگرم شده بود که آیت‌الله خامنه‌ای تصمیم گرفته بود این مسئولیت را به وزارت امور خارجه محول کند و این به‌معنای آن بود که مساله زیرنظر علی‌اکبر صالحی، یک کارشناس هسته‌ای آموزش‌دیده در «ام‌آی‌تی» قرار می‌گرفت. صالحی پدرخوانده برنامه هسته‌ای بود و به‌همین دلیل هم از اعتماد آیت‌الله خامنه‌ای برخوردار بود. اما آن‌طور که سلطان می‌گفت، صالحی در تهران یکی از بزرگ‌ترین طرفداران امتحان کردن شانس مذاکره است. بعدا فهمیدم مثل همیشه شم سلطان درباره صالحی هم کاملا درست بود. سلطان قابوس راهنمایی‌های مهمی در جلسه اول در اختیارم گذاشت. او به من گفت: «اگر ایرانی‌ها احساس کنند به آنها زور گفته می‌شود یا با آنها ذلت‌بار برخورد می‌شود، فورا مذاکره را ترک می‌کنند.»

ایرانی‌ها حق استفاده مسالمت‌آمیز از انرژی هسته‌ای را داشتند

ایران سال‌های متمادی استدلال کرده بود که به‌عنوان یکی از طرف‌های معاهده منع اشاعه «ان‌پی‌تی»، از حق کامل برای غنی‌سازی اورانیوم برخوردار است. ما به‌صراحت می‌گفتیم که ان‌پی‌تی به‌عنوان ستون محوری اقدامات منع اشاعه، تنها حق کشورها برای برخورداری از برق هسته‌ای را مشخص می‌کند. این معاهده هیچ‌وقت به طرف‌ها «حقی» برای غنی‌سازی اورانیوم برای خودشان نداده است. این موضوعی بود که من از اولین روز رایزنی‌هایم با عمانی‌ها و به‌تبع آن ایرانی‌ها بر آن تأکید می‌کردم. علی‌رغم این، ۱۳ کشور که همگی عضو «ان‌پی‌تی»اند و آمریکا هم جزء آنهاست، در چارچوب محدودیت‌های مشخص‌شده در این معاهده از حق غنی‌سازی برخوردارند. این محدودیت‌ها مواردی مانند پاسخگویی دقیق‌تر و سرزده‌تر نسبت‌به سایر کشورها را شامل می‌شود. ایرانی‌ها می‌گفتند تا وقتی که کاملا به این معاهده پایبندند باید اجازه داشته باشند کارهایی را که سایر کشورها قانونی انجام می‌دهند، انجام دهند. آنها حق استفاده مسالمت‌آمیز از انرژی هسته‌ای را داشتند و اصرار می‌کردند که نمی‌خواهند برای سوخت رآکتور هسته‌ای‌شان به روسیه یا هیچ کشور دیگری وابسته شوند. گذشته از این بحث که ایران «حق» غنی‌سازی اورانیوم دارد یا نه، در اعماق ذهنم می‌دانستم جز در حالتی که ما آماده بحث بر سر ادامه غنی‌سازی ایران ذیل محدودیت‌های دقیق باشیم، راهی برای به‌دست آوردن دسترسی‌ها، مسئولیت‌پذیری، شفافیت و خویشتنداری لازم جهت اطمینان از عدم حرکت ایران به‌سمت برنامه تسلیحاتی نداشتیم. شاید حتی نمی‌شد ایران را پای میز مذاکره هم آورد. یک آدم متوسط در ایران هم از اینکه کشورش صرفا به‌خاطر آنکه آمریکا نمی‌خواهد، نتواند کاری را انجام دهد که سایر ملت‌های مستقل قادر به انجام آن هستند، برآشفته می‌شود.

پذیرش غنی‌سازی در دولت بوش

مدت‌های طولانی موضع آمریکا این بود که هر نوع غنی‌سازی، اندک هم که باشد، مخل توافق است، اما شریکان مذاکره‌کننده ما در گروه ۱+۵ به اتفاق از این موضع فاصله گرفته بودند. آنها به این تصمیم رسیده بودند که به‌ویژه باتوجه به آنچه سایر کشورها انجام می‌دادند، لازم است برای اینکه ایرانی‌ها مذاکره را جدی بگیرند با آنها درباره اندازه‌ای از غنی‌سازی در آینده بحث شود. علاوه‌بر این، در محافل خصوصی شنیدم دولت جورج دبلیو بوش، علی‌رغم مواضع علنی‌اش بی‌سروصدا به جایی رسیده بود که با این موضع (به‌رسمیت شناختن حق غنی‌سازی ایران) موافق بود. هیلاری کلینتون تردیدهایی درباره عمانی‌ها داشت. هنوز متقاعد نشده بود که عمانی‌ها می‌توانند به وعده‌شان عمل کنند. همه به تاریخچه سخت تعامل با ایران اذعان می‌کردند، اما این را هم می‌دانستند که فرصت‌های قبلی برای دیپلماسی هدر رفته‌اند. همه به یاد داشتیم گشایشی را که دولت بوش در سال ۲۰۰۳ رد کرد- زمانی که ایران تنها ۱۶۴ سانتریفیوژ در گردش داشت- به‌خاطر می‌آوردیم. مذاکرات رودررو هیچ‌وقت اتفاق نیفتاد. در همان زمان، علی‌رغم تحریم‌های پرتب‌وتابی که ما اعمال کردیم، ایران بیش از ۱۷۰۰ سانتریفیوژ جدید را فعال کرد. رئیس‌جمهور اوباما تشخیص داد وقت آن است به ایرانی‌ها این علامت را بدهیم که ایالات‌متحده آماده بحث درباره توافق محتملی است که در آن ایران بتواند به غنی‌سازی اورانیوم در مقیاس محدود ادامه بدهد. به‌هرحال، سایر شریکان مذاکره‌کننده ما در ۱+۵ از قبل به این نتیجه رسیده بودند. ما تنها کسانی بودیم که جا مانده بودیم. ممکن بود ایالات‌متحده هم بعدها بابت ازدست دادن فرصت برای حل مسالمت‌آمیز این بحران مقصر شناخته شود.

عقب‌نشینی عراقچی از ۴ خواسته ایران

ما با ایران تا شب‌هنگام مذاکرات و چانه‌زنی‌ها[ی طولانی] انجام دادیم. نهایتا ماجرا به انتخاب لغات و جمله‌بندی کشیده شد. جزئیات حساسی در آخر کار باقی مانده بود که دیپلمات‌ها بابت حل آنها خسته و درمانده شده بودند. وضعیت اتاق من در هتل در ساعت ۳ بامداد روز شنبه شبیه این بود؛ من در گوشه اتاق بودم و با استفاده از یک تلفن امن به سوزان رایس، مشاور امنیت ملی رئیس‌جمهوری آمریکا درباره دشواری‌ها و تغییراتی که درحال کار بر سر آنها هستیم، توضیح می‌دادم. بیل (ویلیام برنز) در اتاق کناری بود و در تماسی تلفنی ازطریق یک کانال محرمانه، با همتای ایرانی خود، مجید تخت‌روانچی، تلاش داشت تا موافقت ایرانی‌ها را کسب کند و در این میان، کارشناسان و دستیاران‌مان آشفته‌وار روی گوشی‌های بلک‌بری مشغول تایپ بودند، درحالی که به‌طور مرتب فنجان‌های اسپرسو را سر می‌کشیدند. نهایتا، هنگامی که به ساعت ۴ بامداد نزدیک می‌شدیم، به توافق دست یافتیم؛ توافقی که خواهانش بودیم، توافقی که تا جای ممکن بدون خلل‌وفرج و سریع باشد، تا مبادا بعدا کس دیگری بخواهد نظر دیگری درخصوص آن ارائه دهد. وزرا[ی خارجه دیگر کشورهای گروه ۱+۵] را بیدار کردیم؛ وزرایی که ساعت‌ها پیش به خواب رفته بودند و به مطبوعات خبر دادیم که دستیابی به توافق به‌زودی اعلام می‌شود. وقتی درحال حرکت به‌سوی کاخ ملل (مقر سازمان ملل در ژنو) بودیم- جایی که قرار بود کنفرانس مطبوعاتی برگزار شود- هلگا اشمیت، همتای وندی در اتحادیه اروپا، تماسی را از عباس عراقچی، یکی از معاونان ظریف دریافت کرد. ایرانی‌ها چهار نکته دیگر داشتند که می‌خواستند آنها را در توافق بگنجانند. هلگا گوشی تلفن را به وندی داد. وی به عراقچی گفت: «عباس، هیچ نکته دیگری [در توافق] گنجانده نخواهد شد... دیگر وزرا [هم] بیدار شده‌اند و درحال حرکت به‌سوی کاخ [ملل] هستند؛ ترتیب کنفرانس خبری داده شده و کار تمام شده است.» عباس پیام را فهمید و در ساعت ۵ بامداد روز شنبه ۲۴ نوامبر سال ۲۰۱۳ ایالات‌متحده، شرکای بین‌المللی‌مان و ایران توافق اولیه‌ای را اعلام کردند که به ما امکان می‌داد مذاکرات مستقیم و جامعی را آغاز کنیم. مهم‌تر از آن، برای اولین‌بار طی چند دهه گذشته، برنامه هسته‌ای ایران نه‌تنها سرعت نمی‌گرفت، بلکه در جای خود متوقف می‌شد و حتی در برخی جنبه‌ها، به عقب برمی‌گشت.

توقف برنامه هسته‌ای ایران

در ۲۰ ژانویه سال ۲۰۱۴، توافق موقت- برنامه اقدام مشترک- اجرایی شد. ایرانی‌ها تولید اورانیوم با غنای بالا را متوقف کردند. آنها نصب سانتریفیوژهای جدید و کار روی رآکتور آب‌سنگین‌شان در نزدیکی شهر اراک را متوقف کردند. درمقابل، ما نیز آزاد کردن قسطی مجموع ۴/۲ میلیارد دلار از پول‌های بلوکه‌شده ایران در نقاط مختلف جهان را آغاز کردیم. منتقدان توافق از تمامی طرف‌ها، حملات خود را علیه مرحله جدید گفت‌وگوهایی که آغاز شد، تشدید کردند. زمانی که کارشناسان ما به میز مذاکرات بازگشتند، فضای سیاسی در دو کشور ایالات‌متحده و ایران عرصه بازی را پیچیده‌تر کرد. در اوایل جولای، آیت‌الله خامنه‌ای در یک سخنرانی اعلام کرد که ایران تمایلی به کاهش غنی‌سازی- که بر سر آن مذاکره و بحث می‌کردیم- ندارد، بلکه می‌خواهد ظرفیت [غنی‌سازی] خود را تا ۱۰ برابر افزایش دهد. براساس وضعیت آتی که آیت‌الله خامنه‌ای توصیف کرد، ایران هزاران سانتریفیوژ جدید را طی سال‌های آتی عملیاتی خواهد کرد. این یک اظهارنظر غیرمنتظره بود. دوره زمانی ۶ماهه که برای مذاکرات تعیین کرده بودیم، خوش‌خیالی‌ای بیش نبود. هیچ راه و امکانی وجود نداشت که تا پایان ماه جولای بتوان به توافق دست یافت. مذاکرات و برنامه اقدام مشترک را برای چهار ماه دیگر، تا ۲۴ نوامبر سال ۲۰۱۴ تمدید کردیم. در ماه نوامبر، تنها چند هفته پیش از فرارسیدن ضرب‌الاجل، [در مسیر پروازم به‌سوی چین] در عمان توقف کردم تا با جواد و تیمش دیدار کنم. من در مسیرم برای دیداری از پیش برنامه‌ریزی‌شده از چین بودم، اما امیدوار بودم که یک گفت‌وگوی شخصی ممکن است به کاهش برخی تنش‌هایی که افزایش یافته بودند، کمک کند. دیدارمان یک رویارویی تمام‌عیار بود، هرکسی بدون توجه به موضع طرف مقابل، حرف خود را می‌زد. این دیدار چنان بد بود که تصمیم گرفتیم چند روز بعدتر، هنگامی که از پکن به‌سوی واشنگتن برمی‌گشتم، بار دیگر دیداری داشته باشیم؛ اما دیدار دوم نیز مانند دیدار اول بی‌فایده بود. دیدارهای ما همواره دشوار بود، اما تا آن مقطع آرام و محترمانه بودند. آن هفته در مسقط، از دو طرف میز بر سر هم فریاد می‌زدیم. اولین‌بار بود که جفت‌مان صبرمان را از کف دادیم، اما آخرین بار نیز نبود.

حمایت اسرائیلی‌ها از نتیجه توافق

در جریان رایزنی‌هایی مکررا مفصل و گاهی پرمناقشه که با نخست‌وزیر [اسرائیل] بنیامین نتانیاهو داشتیم، او نارضایتی‌هایش را به‌روشنی ابراز می‌کرد، اما به‌طور مرتب با هم در تماس بودیم. سعی می‌کردم حتما بعد از هر جلسه مذاکره با بی‌بی (بنیامین نتانیاهو) تماس بگیرم تا وضعیتی را که در آن قرار داشتیم به او منتقل کنم. وندی [شرمن]، اغلب شخصا و به‌طور مفصل جامعه امنیتی اسرائیل را در جریان قرار می‌داد. با آنکه بی‌بی و افراد نزدیک‌تر به او با کارهایی که ما می‌کردیم مخالف بودند، اکثر مقام‌های بلندپایه نیروهای امنیتی اسرائیل از نتیجه توافق حمایت می‌کردند و هنوز هم، حتی بعد از اتمام دوران رئیس‌جمهور اوباما از آن حمایت می‌کنند. چند روز بعد از سخنرانی بی‌بی (سخنرانی نتانیاهو در کنگره)، سناتور تام کاتن، یک نماینده جمهوری‌خواه از ایالت آرکانزاس همراه با ۴۶ نفر دیگر از همکارانش نامه‌ای به حکومت ایران ارسال کرد. مضمون اساسی این نامه این بود که دولت اوباما نماینده ایالات‌متحده نیست. این نامه به ایران هشدار می‌داد به ما اعتماد نکنند و استدلال می‌کرد هر توافقی که حاصل شود را به‌محض خروج اوباما از قدرت می‌توان «فقط با گرداندن خودکار باطل کند.»

روز بعدش ظریف را دیدم. هنوز سلام نگفته بودم که نسخه‌ای از نامه را بیرون آورد. برایش نکات غیردقیق موجود در بیانیه کاتن را توضیح دادم و از او خواستم روی کاستن از شکاف‌های موجود میان طرف‌ها در مذاکرات خودمان تمرکز کند. آن‌قدر درحال نزدیک شدن [به توافق] بودیم که نباید به نکات انحرافی مجال می‌دادیم ما را دچار شوک کنند.

ادامه در صفحه ۱۵

ادامه از صفحه ۱۴

مخالفت ظریف با انتشار فکت‌شیت توافق لوزان

ضرب‌الاجل اولیه‌ای که تعیین کرده بودیم، به‌سرعت درحال نزدیک شدن بود و ما روز ۲۶ مارس ۲۰۱۵، برای به پایان رساندن توافقی که به دنیا قولش را داده بودیم، وارد شهر لوزان سوئیس شدیم. رئیس‌جمهور اوباما گفته بود اگر به توافق نزدیک شدیم، لازم نیست چون به نیمه‌شب رسیده‌ایم، میز مذاکره را ترک کنیم. گفت به ضرب‌الاجل توجه داشته باشیم، ولی اگر فکر می‌کردیم به جایی که لازم است می‌رسیم، کارمان را یک یا دو روز بعد هم ادامه دهیم. دقیقا همین کار را انجام دادیم. اختلافات کمتر و کمتر می‌شدند. اینکه برداشت‌مان این بود که توافق قابل حصول است، نیروی محرک ایجاد کرده بود. یکهو خبردار شدیم که داریم درباره واقعیت‌های سیاسی‌ای صحبت می‌کنیم که هرکدام از طرف‌ها برای اعلام توافق با آن مواجه است. تا آن لحظه برای اینکه از درز اخبار درباره مذاکرات یا کالبدشکافی زودهنگام آن توسط گزارشگرها جلوگیری کنیم، هیچ چیز را روی کاغذ نیاورده بودیم. وندی، پیشنهاد آوردن وایت‌برد را مطرح کرد. روی این تخته مؤلفه‌های توافق را مشخص کردیم، این باعث شد چشم‌اندازی کلی روی مساله داشته باشیم که مفید بود. می‌دانستیم که اگر قرار بود چیزی را اعلام کنیم مهم است با واژگان عامیانه توضیح دهیم دقیقا سر چه چیزی توافق کرده‌ایم. با حوصله، سندی گردآوری کردیم که در آن نکات مورد توافق مشخص شده بود. برای تعیین عبارت‌های موجود در همین سند هم ساعت‌ها مذاکره کردیم. وقتی درنهایت همه خیال‌مان راحت شده بود، به جواد اطمینان دادم سند را تا بعد از کنفرانس خبری که قرار بود فردا برگزار شود، منتشر نخواهیم کرد. او فریاد زد: «یک دقیقه صبر کن، این سند نباید علنی شود.» چیزی که می‌شنیدم باورم نمی‌شد؛ گفتم: «جواد، ساعت چهار صبح است. ۱۸ ساعت سر تک‌تک کلمات این [سند] مذاکره کرده‌ایم. اگر نمی‌خواهی یک دور دیگر تحریم شوید، این سند باید علنی شود. البته که منتشر می‌شود!» اگر با ادعای توافق بر سر چندین اصل به ایالات‌متحده برمی‌گشتیم، ولی نمی‌توانستیم به کنگره و عموم مردم نشان دهیم که آن اصول چه‌چیزهایی هستند، تمسخرمان می‌کردند. مهم‌تر از آن، ذره‌ای اعتبار برایمان نمی‌ماند که جلوی کنگره را برای تصویب تحریم بگیریم. اگر هم تحریم‌های جدید وضع می‌شد، حداقلش این بود که مقام‌های ایران آن را نشانه سوءنیت می‌دانستند و کار مذاکرات تمام می‌شد. صبح روز بعد رفتم تا ظریف را ببینم و واقعیت را برایش توضیح بدهم. به او گفتم «اگر نتوانیم گزاره‌برگی (فکت‌شیت) منتشر کنیم، بهتر است به کشورمان برگردیم.» آخرش پذیرفت و گفت: «لطفا در انتخاب کلمات دقت کنید، مبالغه نکنید. این را روشن کنید که این توافق است، نه چیزی که ما را وادار به پذیرشش کرده‌اید، در غیراین‌صورت، ادامه کار بسیار دشوار خواهد بود.» در فکت‌شیت و بیانیه علنی به رسانه‌ها این درخواست او را رعایت کردیم. به‌عنوان مثال، دقت داشتیم بگوییم «ایران با انجام فلان کار موافقت کرده است» نه آنکه «ایران باید فلان کار را انجام دهد». این را می‌دانستم که ظریف هم با واقعیت‌های سیاسی خودش مواجه است. اگر این برداشت پیش می‌آمد که ما به‌قیمت باخت ایرانی‌ها داریم دور افتخار پیروزی می‌زنیم، تندروهای داخل ایران پیش از آنکه بتوانیم پیش‌تر برویم، بساط همه‌چیز را جمع می‌کردند. از چارچوب حاصل شده در لوزان استقبال خوبی شد. جاه‌طلبانه‌تر از آن چیزی بود که خیلی‌ها انتظارش را داشتند. کارشناسانی که تا آن زمان علنا به مذاکرات مشکوک بودند، این سند را تحسین کردند. در همان حال، تحسینی که در رسانه‌ها شامل حال گروه ۱+۵ شد، ایرانی‌ها را خشمگین و شرمسار کرد. از همان لحظه‌ای که تیترها چاپ می‌شدند، مشخص بود که ایرانی‌ها دور بعد به‌دنبال جبران چیزهایی خواهند بود که مخالفان توافق بابت آنها مورد انتقادشان قرار داده بودند. گاهی اوقات آرزو می‌کردم آمریکایی‌ها می‌توانستند انتقادهای بی‌رحمانه‌ای را که علیه جواد ظریف و همکارانش مطرح می‌شد بخوانند یا بشنوند؛ شاید در این صورت، اندکی روشن‌تر درباره دستاوردهای ما در لوزان فکر می‌کردند.

هیچ‌وقت یک ایرانی را تهدید نکنید

هرچه از مسائل محل اختلاف می‌کاستیم، آزادی عمل‌مان برای امتیازدهی هم کم می‌شد. بر سر اعداد، ترکیب‌بندی‌ها، سندها و چارچوب‌های زمانی همچنان بحث می‌کردیم. یک روز عصر، ارنی مونیز و من با ظریف و صالحی در اتاق اصلی محل مذاکره در طبقه دوم ملاقات کردیم. نمی‌دانستیم ایرانی‌ها به‌خاطر عدم اطمینان از مقاصد و اهداف‌شان است که روند کار را متوقف کرده‌اند یا منتظر دستور از تهران هستند. به خودمان که آمدیم، دیدیم باز صدایمان را روی هم بالا برده‌ایم. یکی از دستیارانم داخل اتاق آمد و اطلاع داد که صدایمان کل سالن پایین را برداشته و همه حرف‌هایمان را می‌شنوند. اندکی بعد پیش فرانک والتر اشتاین‌مایر، وزیر خارجه آلمان رفتم و با نیش و کنایه گفت براساس چیزهایی که شنیده، مثل اینکه جلسه‌ام با ظریف «ظاهرا سازنده» بوده است. این‌طور نبود. روز بعد، جریان گفت‌وگوی مطولم را به سایر وزیران ۱+۵ انتقال دادم و ساعت‌ها بر سر طرحی کار کردیم که در آن پیشنهاداتی برای رفع برخی از مسائل محل اختلاف مطرح شده بودند. فکر می‌کردیم این پیشنهادات می‌تواند برخی از شکاف‌های میان طرفین را کم کند. ظریف را به یک اتاق کنفرانس بزرگ دعوت کردیم و حدود ۳۰ ثانیه بعد او را در جریان ایده‌هایی که به آنها رسیده بودیم قرار دادیم و او آنها را بلافاصله رد کرد. همین‌طور که بلند می‌شد که جلسه را ترک کند، فریاد زد: «این توهین‌آمیز است. شما نمی‌خواهید من را تهدید بکنید. هیچ‌وقت یک ایرانی را تهدید نکنید.» سکوت مختصری فضا را دربر گرفت تا آنکه سرگئی لاوروف، وزیر خارجه روسیه، سکوت را شکست و گفت: «یک روس را هم همین‌طور.»

امتیازی که کری با آن ظریف را برای توافق نهایی راضی کرد!

هر روز به پایان کار نزدیک‌تر می‌شدیم، ولی ظریف هنوز نمی‌توانست موافقت کند. عصر ۱۳ جولای که هفدهمین شب ما در وین بود، من، ظریف، لاوروف و فدریکا موگرینی، مسئول جدید سیاست خارجی اتحادیه اروپا را به اتاق آمریکا در کوبورگ دعوت کرده بودم. من درحالی که پای شکسته‌ام را روی یک صندلی قرار داده بودم، آنها نشسته بودند و ظریف داشت دلایلش را برمی‌شمرد و می‌گفت چرا توافقی که درحال تلاش برای دستیابی به آن بودیم، چندان برای ایران خوب نبود. حوالی نیمه‌شب، لاوروف که مشتاق بود فردا روانه سفری به ازبکستان شود، حرف‌های ظریف را قطع کرد و گفت: «جواد، شاید اختیار توافق کردن نداری؟ اگر مساله این است، لطفا فقط به ما بگو. داری وقت ما را تلف می‌کنی.» ظریف از طعنه‌ای که لاوروف زده بود، عصبانی شد. برای اعتراض به زخم‌زبان لاوروف با عصبانیت از روی مبل بلند شد و شروع به حرکت به‌سمت در کرد. مثل فنر از جایم بلند شدم و لنگ‌لنگان با عصایم به‌سمتش رفتم تا جلویش را بگیرم. درحالی که تلاش می‌کردم ظریف را آرام کنم، به او گفتم: «می‌دانم که سرگئی نمی‌خواست به تو توهین کند.» ساعت‌های سخت و طولانی برای این توافق زحمت کشیده بودیم. قابل درک بود که استرس زیاد باشد؛ «ما فکر نمی‌کنیم کار دیگری هست که بتوانیم انجام دهیم. لحظه حقیقت فرارسیده است، آن را می‌پذیری یا رهایش می‌کنی؟» بعد از لحظاتی، اعتراف کرد که آماده است توافق را بپذیرد، ولی -میان چیزهای متعددی که خواسته بود- یک امتیاز دیگر می‌خواست که از دیدگاه او توافق را منصفانه کند. به‌سرعت هرچه تمام‌تر به اتاق مجاور رفتم؛ جایی که «رابرت مالی» از شورای امنیت ملی، جان فاینر، وندی شرمن و چند نفر دیگر منتظر اخبار جدید بودند. به آنها گفتم: «قرار نیست در مسائل اساسی کوتاه بیاییم، ولی بیایید چیزی پیدا کنیم که بدون آنکه برای ما هزینه داشته باشد به او کمک کنیم از موانع عبور کند. این تنها چیزی است که مانع ایجاد کرده است، نظری دارید؟». نگاهی به اطراف انداختم و دیدم همه شانه‌هایشان را بالا می‌اندازند. کریس بک‌مایر، سرپرست کارشناسان ما در مسائل هسته‌ای با احتیاط شروع به صحبت کرد؛ «یک چیزی هست...!» وزیر خزانه‌داری آمریکا از قبل آماده بود اسم چندین نفر را از فهرست ایرانی‌های تحت‌تحریم خارج کند. آن موقع این کار را انجام نداده بودیم تا آن را برای لحظه‌ای مانند حالا نگاه داریم. این درواقع کارتی بود که ایالات‌متحده در جیب عقب ما گذاشته بود و الان وقتش بود که آن را بازی کنیم. کریس توصیه کرد: «اینها [افراد موجود در لیست تحریم] بازیگران چندان مهمی نیستند. ممکن است [خارج کردن آنها از فهرست تحریم] کافی نباشد.» ولی من متقاعد شده بودم که چیزی که اهمیت داشت ژست کار بود و احترام به تصمیم‌های سختی که ایرانی‌ها گرفته بودند. عصایم را برداشتم و روانه در شدم. دوباره وارد اتاقی شدم که سرگئی و جواد نشسته بودند. به جواد گفتم: «تمایل داریم یک گام دیگر برداریم تا این مساله را تمام کنیم.» فهرست نام‌های اضافی را که می‌خواستیم از لیست تحریم‌ها خارج کنیم، به او پیشنهاد کردم و گفتم: «به توافق رسیدیم؟». برای مدتی که مثل یک عمر به‌نظر رسید مکث کرد و گفت: «به توافق رسیدیم.»

دولت ایران می‌خواست تحریم‌ها قبل از انتخابات برداشته شوند

برجام قرار بود در روزی که برایش نام مناسب، اگرچه نه‌چندان خلاقانه «روز اجرا» انتخاب شده بود، اجرایی شود. داخل متن توافق، هیچ تاریخ مشخصی برای اجرای این توافق مشخص نشده بود؛ بلکه قرار بود تاریخ اجرا روزی باشد که آژانس گواهی می‌دهد ایران گام‌هایی را برای به‌عقب‌راندن برنامه هسته‌ای‌اش برداشته و ایالات‌متحده، اتحادیه اروپا و سازمان ملل هم متقابلا تحریم‌های مرتبط هسته‌ای را رفع می‌کنند. باتوجه به کارهایی که ایران قرار بود انجام دهد- مانند منتقل کردن تمام اورانیوم غنی‌شده به خارج از کشور، خارج کردن اکثر سانتریفیوژها از تأسیسات فردو، اجازه به بازرسان برای اطمینان از توقف فعالیت‌های هسته‌ای ایران در یک سایت نظامی به نام پارچین و غیرفعال کردن راکتور آب سنگینش در اراک- انتظار داشتیم تکمیل فعالیت‌های ایران حدود ۹ ماه طول بکشد. با این محاسبه، روز اجرا حول‌وحوش مارس ۲۰۱۶ می‌افتاد. اما ایران این کارها را سریع انجام داد، شاید دلیلش آن‌طور که بعضی‌ها گمان می‌کردند این بود که می‌خواستند تحریم‌ها قبل از انتخابات فوریه ۲۰۱۶ در این کشور برداشته شوند. اواسط دسامبر، آژانس به ما اطلاع داد که «روز اجرا» ممکن است به‌جای چندماه دیگر چند هفته دیگر فرابرسد. در وین، موقعی که داشتیم آماده نهایی کردن اسناد می‌شدیم، فدریکا موگرینی حرف‌هایی شنیده بود مبنی بر اینکه لوران فابیوس، وزیر خارجه فرانسه سوالات جدیدی درباره توافق دارد و می‌خواهد قبل از امضای سند از جانب اتحادیه اروپا، به این سوالات پاسخ داده شود. تعجب‌آور بود، چون قبلا با همه چیزهایی که الان با آنها مخالف بود، موافقت کرده بود، ولی در ژنو و لوزان و آخرین دور مذاکرات در وین هم که بودیم، او عین همین حالا، «نگرانی‌های» دقیقه نودی مطرح می‌کرد. اما این بار، تأخیر انداختن فرآیند کار مخاطراتی داشت. ظریف داشت عکس‌هایی از رئیس‌جمهور روحانی و کل اعضای کابینه‌اش دریافت می‌کرد که با قیافه‌های جدی منتظر اعلام اجرای توافق بودند. یواش‌یواش گمان می‌کردند داریم تعمدا بنا به دلایلی اجرای برجام را به تأخیر می‌اندازیم. اعصاب‌مان داشت خط‌خطی می‌شد. فدریکا سرسختانه تلاش می‌کرد لوران را که در پاریس بود، درباره مزایای آنچه پیشنهاد شده بود (و مدت‌ها پیش بر سر آن توافق شده بود) مجاب کند. بیش از یک ساعت را تلفنی با او صحبت کرد. ساعت ۹ شب گفت تصور می‌کند او را قدری نرم‌تر کرده، اما هنوز هم کاملا موافق نیست. دیدم لحظه‌ها می‌گذرند و اوضاع ممکن است به‌سرعت به‌هم بریزد؛ برای همین جهت سرعت دادن به فرآیند کار، جواد و فدریکا را داخل اتاقم آوردم. با همدیگر به لوران زنگ زدیم. هر سه نفر ما حرف‌های او را شنیدیم و بعد به دقت پیشنهاد کردیم به‌جای تغییر دادن توافق که غیرممکن بود، می‌توانیم لحن جدیدی برای بیانیه مشترک ایران و اتحادیه اروپا که قرار بود در جریان کنفرانس خبری منتشر شود، تدوین کنیم. برایش توضیح دادیم چطور اصلاحاتی که ما انجام می‌دهیم نگرانی‌های او را تسکین می‌دهد و بعد مکثی کردیم تا ببینیم چقدر از این طرح راضی است. جواد گفت: «لوران، به توافق رسیدیم؟» بعد از مکثی کوتاه، فابیوس با صدایی از راه دور گفت: «بله.»

مروری بر خاطرات وندی شرمن، معاون سیاسی وزیر امورخارجه و نماینده ارشد آمریکا در مذاکرات هسته‌ای

نمی‌توانستیم با بمب، دانش ایرانی‌ها را از بین ببریم

ایرانی‌ها پافشاری می‌کردند غنی‌سازی برای مصارف غیرنظامی و صلح‌آمیز، حق ذاتی آنها به‌عنوان دولتی مستقل بود و هیچ عهدنامه‌ای را نقض نمی‌ساخت. حالا رئیس‌جمهور اوباما که انتخاب روحانی به ریاست‌جمهوری را فرصتی می‌دید، تصمیم گرفت در مسیر مذاکرات محرمانه تغییر عمده‌ای ایجاد کند. او مطرح کرد حاضر است حداقل به پذیرش میزان محدودی از غنی‌سازی فکر کند، به‌شرطی که به‌طور جدی تحت‌نظارت و تاییدشدنی باشد. درواقع ما امتیاز خاصی نمی‌دادیم. ایران در همان زمان هم کاملا در دانش غنی‌سازی اورانیوم خبره بود. آنها به ذخیره خود هر روز می‌افزودند، چه ما می‌خواستیم آن را به رسمیت بپذیریم و چه نپذیریم. اگر ما به تاسیسات‌شان حمله می‌کردیم، آنها دوباره می‌ساختند و احتمالا این‌بار در زیرزمین و ما نمی‌توانستیم با بمب، دانش‌شان را از بین ببریم. پافشاری بر موضع غنی‌سازی صفر باعث می‌شد شرکای اروپایی کلافه شوند و در اعمال تحریم‌هایشان تعلل کنند. همچنین به ایران فرصت می‌داد تا آمریکا را به‌عنوان طرف آشتی‌ناپذیر معرفی کند. درعوض، این پیشنهاد جدید به ما اجازه می‌داد بر فعالیت‌های هسته‌ای ایران مسلط شویم و درعین‌حال اجازه می‌داد ایران بگوید توانسته در برابر جهان مقاومت کند و برنامه هسته‌ای غیرنظامی‌اش را نگه دارد.

ماجرای پرت کردن خودکار

در اواسط جلسه ۶ ساعته‌ای که تا آن موقع پیشرفت خاصی نداشت، ظریف سرش را بین دستانش گرفت و میز مذاکره را ترک کرد. کری، وزیر خارجه، کلافگی‌اش را با کوباندن مشتش به میز نشان داد. مشتش به‌قدری محکم بود که خودکاری که در دست داشت به هوا پرتاب شد و به عباس عراقچی اصابت کرد. بقیه ما پشت میز خشک‌مان زده بود، چون کری به‌ندرت عصبانی می‌شد و حتی اگر در حد پرتاب خودکار هم باشد، در دیدارهای دیپلماتیک این بسیار ناهنجار است. کری سریع به‌خاطر اتفاق رخ‌داده معذرت‌خواهی کرد، عراقچی سری تکان داد و مذاکرات دشوار ادامه یافت، البته با اندک ملاحظه بیشتری. در محدوده زمانی‌ای که خودکار کری پرتاب شد، مذاکرات، که پیش‌تر به دلیل رابطه مونیز و صالحی خوب پیش می‌رفت، ناگهان به دلیل ناپدید شدن صالحی از مذاکرات به بن‌بست رسید. با اینکه ایرانی‌ها هیچ‌وقت به‌طور مشخص نگفتند که دیگر چرا او نمی‌آید، اما ما بعدا پی بردیم که غیبت به دلیل بیماری و عمل جراحی صالحی بود.

راه‌حلی برای دست ندادن

وقتی مذاکرات ۱+۵ را از سر گرفتیم، به نظر مهم آمد که ما نیز همان نوع روابط انسانی را که کری با ظریف برقرار ساخته بود، داشته باشیم. من مشکل عمده‌ای در این زمینه داشتم، زیرا حتی نمی‌توانستم با همتایانم دست بدهم. مسلمانان محافظه‌کار در بسیاری از کشورها مطابق سنت‌شان از مصافحه با زنان غریبه منع شده‌اند. در ایران دو جنس مخالف در مکان‌های عمومی مانند کلاس‌های دانشگاه و اتوبوس از هم جدا شده‌اند. این قوانین وقتی ایرانی‌ها از کشورشان خارج می‌شوند هم چندان از بین نمی‌رود، حتی در زمانی که دست دادن می‌تواند اهمیت زیادی داشته باشد. دیپلمات‌ها و دیگر کسانی که مدام به خاورمیانه سفر می‌کنند، راهی برای غلبه بر این مانع ارتباطی پیدا کرده‌اند. وقتی با کسی نمی‌شود دست داد، دست راست‌شان را بر سینه می‌گذارند و اندکی سرشان را به جلو خم می‌کنند. این حرکت موثر است، ولی وقتی در جمع بزرگی از مردان تنها زن حاضر باشی، تکرار این حرکت به نظر مسخره می‌آید. یک روز در اوایل مذاکرات از سر گرفته شده، در زمان استراحت میان جلسه، من موضوع ناتوانی‌مان را در دست دادن مطرح کردم و توضیح دادم که در محله‌ای یهودی‌نشین در اطراف بالتیمور بزرگ شده‌ام و بسیاری از همسایگان ما یهودیان ارتدوکس بودند؛ مانند اسلام، یهودیان ارتدوکس هم اجازه لمس نامحرم را ندارند.

توئیت روحانی دست ایران را رو کرد

هنگامی که کری و لاوروف داشتند حرف می‌زدند، جواد ظریف با چهره‌ای خسته و محتاط وارد اتاق شد. بحثی بین آنها شروع شد. به‌نظر ما در آن موقع دیگر هیچ چیزی بر سر راه تکمیل توافق وجود نداشت. ما فقط منتظر جواب مثبت ظریف بودیم. هر وقت ما برای گرفتن جواب نهایی به او نزدیک می‌شدیم، انگار که حالش منقلب می‌شد و موضوع را عوض می‌کرد. مشخص شد او در یک جلسه شلوغ که همه وزرا حاضر هستند و همه معاونان نظارت دارند، هرگز پاسخ نهایی را نخواهد داد. من پیشنهاد دادم جلسه خلوتی با حضور چهار مقام اصلی (کری، لاوروف، موگرینی و ظریف) برگزار شود تا بشود به نتیجه نهایی رسید و البته در دقایق پایانی لحظات دراماتیکی پیش آمد؛ وقتی کری و موگرینی تلاش می‌کردند در سوئیت کری کار را نهایی کنند، لاوروف، نه برای اولین‌بار، به ظریف طعنه زد که آیا اصلا ظریف اجازه لازم را برای بستن توافق دارد؟ پاسخ ظریف این بود که به چیز بیشتری نیاز دارد. سپس ناگهان به سمت در حرکت کرد. کری با استفاده از عصایش جلوی در را گرفت و از ظریف خواست که بماند. ظریف باید متوجه می‌شد که حرف لاوروف کلافگی همه ما را از این وضع نشان می‌داد. با این حال، آن لحظه مفید بود زیرا آنچه ما می‌خواستیم را واضح ساخت. دیگر برای ظریف وقت و راه فراری باقی نمانده بود. ولی هنوز کار تمام نشده بود. کری با عصای زیر بغلش ناگهان به اتاقی که ما در آن جمع شده بودیم آمد و گفت ظریف به چیز دیگری نیاز دارد؛ برای ما منظور این حرف آشنا بود. من صبرم تمام شده بود و در مورد چنین چیزی مقاومت کردم. یک روز قبل، روحانی، رئیس‌جمهور ایران، توئیتی زده بود به این مضمون که توافق تقریبا آماده است. با آنکه او خیلی سریع این توئیت را پاک کرد، ولی دست ایران را رو کرد. آنها دیگر در موقعیتی نبودند که توافق را از بین ببرند. با این حال، کری در آن اتاق بود، نه من. او می‌توانست در مورد اینکه به چه چیزی نیاز هست، قضاوت بهتری داشته باشد. در هر صورت ما برای این لحظه آماده بودیم. کریس بکمایر فهرست کوتاهی از اشخاص حقیقی و حقوقی در دست داشت و ما می‌توانستیم به کسانی که تحریم‌هایشان تعلیق می‌شد، اضافه کنیم. در هر مذاکره‌ای خردمندانه است که برخی امتیازات جزئی را در دست نگه دارید تا به‌موقع بتوانید بدون دادن هزینه‌ای واقعی، وانمود کنید عقب‌نشینی کرده‌اید. کریس برگه کاغذ را به کری داد و کری نیز عصا به دست به اتاقش بازگشت. چند دقیقه بعد کری جلوی در آمد و گفت: تمام شد!

تهدید نظامی پشتوانه مذاکرات

ما نیروهایمان در خلیج‌فارس را در موقعیت و چینش مناسب قرار دادیم، بمب جدیدی را ساختیم و به خدمت گرفتیم که می‌توانست به تاسیسات ایران در فردو نفوذ کند و به این ترتیب، تهدید معتبری را پشتوانه تلاش دیپلماتیک‌مان کردیم. ما تحریم‌ها را افزایش دادیم و وزارت خارجه و خزانه‌داری هرکدام تیم‌هایشان را به سراسر جهان فرستادند تا این تحریم‌ها اجرا شوند. از آنجا که کشورهای زیادی باید مطابق تحریم‌ها واردات نفت‌شان از ایران را کاهش می‌دادند، وزارت خارجه و انرژی با همکاری یکدیگر سعی کردند کشورهای تولیدکننده نفت را به افزایش تولیدشان تشویق کنند و به واردکنندگان نفت ایران کمک کردیم تا به قراردادهای مشابهی برسند تا اقتصاد جهانی بر اثر گلاویزشدن با ایران آسیبی نبیند.

اشک‌هایی که عراقچی را ناگزیر به عقب‌نشینی کرد

جلسه که شروع شد، دو ایرانی یکی از فرمول‌هایی را که من در نمودارم کشیده بودم، پذیرفتند. محدودیت‌هایی که رویش توافق کردند با خواسته‌های رئیس‌جمهور همسو بود. ناگهان حس کردم در آستانه موفقیت هستیم، درحالی که تا چند ساعت قبل همه‌چیز ناامیدکننده بود. بعد عراقچی راست نشست، گفت قبل از اینکه طرح کلی تصمیم به نتیجه برسد مطلب دیگری هست که باید درموردش بحث شود. بعد درمورد مساله‌ای که قبلا به نتیجه رسیده بود، بحث کرد. این ویژگی عادی سبک مناظره ایرانیان بود: همین که به‌نظر می‌رسید توافق حتمی است، ناگهان مشکلی جدید ایجاد می‌شد. چیزی را که می‌خواستید به شما دادیم، حالا یکی از چیزهایی که از ما گرفته‌اید به ما بدهید. اما در آن لحظه من صبرم به سر رسیده بود. درست در لحظه‌ای که در آستانه توافق قرار داشتیم، خطر این وجود داشت که همه‌چیز از دست برود. با توجه به آنچه خارج از این جلسه ممکن بود رخ دهد و تمام زحماتی که ما کشیده بودیم، این حرکت او برای من دیوانه‌کننده بود. من جواب دادم: عباس، کافی است. شما همیشه بیشتر می‌خواهید. ما اینجا هستیم درحالی که از مهلت مقرر عبور کرده‌ایم و کنگره به‌زودی به تعطیلات می‌رود. من می‌شنیدم که دارم داد می‌زنم، در این لحظه خشمم نسبت به خواسته‌های ایرانیان آنقدر زیاد بود که نتوانستم تاکتیکی جلو بروم. اولین‌باری نبود که این اتفاق برایم می‌افتاد، اما مطمئنا ناراحت‌کننده‌ترین‌شان بود. نمی‌دانم کی عصب‌های سیستم احساسی‌ام بین خشم و گریه جابه‌جا شده بود. در هر صورت، کار دیگری از من برنمی‌آمد جز آنکه اشک‌هایم را نادیده بگیرم و ادامه دهم. من به ایرانی‌ها کلافگی‌ام را توضیح دادم و اینکه چگونه تاکتیک‌های آنها برنامه‌های زندگی‌ام را به‌هم ریخته است و گفتم: «من دیگر نمی‌دانم چه کنم، اما مهم‌تر از همه، شما دارید تمام زحمات‌مان را به خطر می‌اندازید.» عراقچی و روانچی مبهوت شده بودند. برای اولین‌بار در طول ماه‌ها مذاکرات سخت، گیج و ساکت بودند. توقع نداشتم دادوفریاد احساسی دلیلی برای عقب کشیدن از مواضع‌شان باشد. پس از سکوت طولانی‌مدت، عراقچی نکته‌ای را که به آن اعتراض کرده بود، پس گرفت. اشک‌های من به او نشان داد که دیگر چیزی برای دادن به آنها وجود ندارد و ما پس از آن توانستیم بر سر لحن قطعنامه سازمان‌ملل به توافق برسیم. آن لحظه اشک ریختن، حرکتی نهایی بود که این مکعب روبیک را حل کرد.

بزرگ‌ترین امتیاز چانه‌زنی ایران را از آن گرفتیم

دلایل خوبی برای محدود کردن حوزه مذاکرات وجود دارد؛ اگر محدودیت خاصی گذاشته نشود، آنگاه همه‌چیز قابل مذاکره می‌شود. اگر ما قرار بود کلیت رفتار ایران را اصلاح کنیم، آنگاه برنامه هسته‌ای ایران صرفا تبدیل به موضوعی می‌گشت که می‌شد در برابر دیگر فعالیت‌های ایران بر سرش چانه زد. بهتر است اول از تولید سلاح‌های هسته‌ای جلوگیری و بعد به دیگر مسائل پرداخته شود. مخصوصا پس از آنکه بزرگ‌ترین امتیاز چانه‌زنی ایران را از دستش درآوردیم.

ورود به مذاکرات محرمانه از راه آشپزخانه

کانال مخفیانه در مقایسه با مذاکرات چندجانبه‌ای که سر و صدای زیادی داشت، به ما اجازه می‌داد مسائل مهم‌تری را به صورتی صریح با ایران در میان بگذاریم. در ژنو مجبور بودیم مخفیانه جیک سولیوان و بیل برنز را از راه آشپزخانه هتل وارد کنیم تا با ظریف دیدار کنند. من نیز مجبور بودم از روش‌های مشابهی استفاده کنم. یک شب در ژنو، من هتل اینترکنتیننتال (محل مذاکرات) را ترک کردم، در یک پمپ بنزین قدم زدم و در آنجا یک ماشین سیاه مرا سوار کرد و به محل مذاکرات دوجانبه بین ایرانی‌ها با برنز و سولیوان برد. مذاکره محرمانه همچنین به ما و ایرانی‌ها اجازه داد تا خطرهای بیشتری را بپذیریم. ما می‌توانستیم با ایده‌های جدیدی کلنجار برویم و آنها را از دخالت گروه‌های سیاسی که به‌هیچ‌وجه توافقی نمی‌خواستند، حفاظت کنیم.

مکعب روبیک

بهترین وصف برای این مذاکرات، پیچیده‌ترین و مهم‌ترین «مکعب روبیک» جهان است. هرقدر که بیشتر سعی می‌کردی تا یک طرف را جور کنی طرف دیگرش بیشتر به هم می‌ریخت! وقتی رسانه‌ها از من می‌پرسیدند کدام یک از مسائل هنوز مورد بحث هستند من جواب می‌دادم هیچ یک از بخش‌های توافق تمام نشده است تا وقتی که همه آنها به نتیجه برسد. من آنقدر از مثال مکعب روبیک استفاده کردم که یکی از متخصصان علمی تیم ما یک مکعب روبیک طراحی کرد که بر سر هر یک از خانه‌های آن یکی از عبارات کلیدی مذاکرات نوشته شده بود. آنقدر این اسباب‌بازی پرطرفدار شد که من دستور ساخت چند عدد از آنها را برای اعضای تیم دادم و یکی از همین مکعب‌ها هم‌اکنون به عنوان یادگار مذاکرات در مرکز دیپلماسی وزارت خارجه قرار دارد.

همدردی با حسین فریدون

سرانجام، ما آنقدر با هم وقت گذرانده بودیم که دیگر نمی‌توانستیم جنبه انسانی یکدیگر را نادیده بگیریم. ما رنج‌ها و دردهای یکدیگر را درک می‌کردیم؛ مانند کمردرد مزمنی که وزیر خارجه، جواد ظریف داشت یا شکسته‌شدن بینی من بر اثر ندیدن دری شیشه‌ای و برخورد با آن یا شکسته شدن پای جان کری، وقتی از دوچرخه افتاد. در زمان‌های استراحت میان جلسات، از جزئیات دشواری‌های زندگی خود می‌گفتیم و با مهربانی با هم رفتار می‌کردیم؛ مثل زمانی که صالحی پس از عمل جراحی‌اش با تماس تلفنی در جلسه مشارکت داشت، ولی آنقدر ضعیف و ناراحت به‌نظر می‌رسید که همگی تصمیم گرفتیم او استراحت کند. ما حتی فرصت این را داشتیم که با ایرانی‌ها عزاداری کنیم؛ چند ماه قبل از پایان مذاکرات، مادر رئیس‌جمهور روحانی و حسین فریدون درگذشت. ما مذاکرات را به‌طور موقت قطع کردیم تا تیم ایرانی بتواند برای مراسم به ایران بازگردد. قبل از اینکه بروند، تیم آمریکا به دیدار حسین فریدون رفت. تسلیت‌های ما به‌قدری اصیل بود که انگار یکی از عزیزان همکاران خودمان فوت کرده است؛ یک مادر، مادر است و فرقی ندارد از کجای دنیا باشد.